

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی

۲۵ جنوری ۲۰۱۴

یادداشت:

همان طوری که در قسمت چهاردهم این نوشته وعده نموده بودیم، اینک به وعده وفا نموده، نشر این سلسله مقالات را از همان قسمت اول آن آغاز می‌نمائیم. آنچه تذکرش کاملاً اجتناب ناپذیر است، نکته‌آتی می‌باشد: حجم سلسله مقالات و بسترها و خاستگاه‌های متفاوت مبارزاتی، طبقاتی و حتا کشوری نویسنده این کتاب با متصدیان پورتال الزاماً مانع از آن می‌گردد، تا تمام نظرات و برداشتهای مطرح شده در این اثر با برداشتهای و نظرات پورتال، یک سان باشد.

در نتیجه ما ضمن نشر این اثر تحقیقی به مثابه نمود بارزی از اعتقاد به اصل آزادی نوشتار، با صراحت ابراز می‌داریم که نظرات آن را نباید با نظرات پورتال یک سان دانسته و نشر اثر به معنای تأیید کامل آن تلقی بگردد.

اداره پورتال AA-AA

## جنگ جهانی چهارم، ابزارها و آماجها

۱

**جهان پس از ۱۱ سپتمبر، دیگر جهان پیش از آن نیست!**

با این جمله که آگاهانه از دهان عامل اجرایی معماران "نظم نو"، در موضع ریاست جمهوری تنها ابرقدرت باقیمانده در جهان بیرون می‌آید، کلید آغاز جنگی زده می‌شود که به "جنگ علیه ترور" معروف است. با این جنگ، دوران جدیدی در "سیاست بین الملل" آغاز می‌گردد که قانونمندیهای آن اساساً با دوران "جنگ سرد" متفاوت است. متناسب با این قانونمندیهای نوی ابزارهای این جنگ نیز کیفتاً با ابزارهای جنگهای جهانی قرن سابق، فرق دارد. فراتر از همه، این دوران فرهنگ خاص خود را دارد. مفاهیم خاص خود را و "سلاح" خاص خود را دارد. عمده ترین ویژگی "جنگ چهارم" ماهیت فراگیر بودن آن است. در این جنگ یا باید در کنار معماران نظم نوین جهانی قرار گرفت و یا در مقابل آنان. راه سومی نیست! "تعادل قوای موجود" به گونه ای است که مدعیان بی طرفی سیاسی را به سادگی جذب "قطب قدرت" نموده و با طرف می‌کند. "مائی" که خود را با هر تعریف و معیاری در "طرف مقابل" ارزیابی می‌کنیم چاره ای جز شناخت قانونمندیهای این جنگ و تطبیق فعال با "دوران نو" نداریم. بدون این شناخت، امکان استفاده از "سلاح ویژه" این جنگ نابرابر را نیز نخواهیم داشت.

بی تردید نه سلاح های سابق در این دوران کارائی دارند و نه روشهای کهنه و نه حتی ابزارهای موجود به تنهایی کفایت می کنند. مهمتر از همه، ماهیت غیرمتعارف این جنگ جهانی، صف بندیهای معمول در جوامع بشری را نیز، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ طبقاتی، خواه ناخواه برهم می زند و به فعل و انفعالات کاملاً متفاوتی چه در سطوح ملی و چه در ابعاد جهانی، دامن می زند. صف بی انتهای "ضدانقلاب جهانی" بسیار پیچیده شده است. "جبهه انقلاب" اگر خود را متناسب با آن پیچیده نکند، پیروزی به کنار، با "بحران موجودیت" و ادامه حیات باید که دست و پنجه نرم کند!

### نگاهی به جنگهای جهانی پشت سر

#### ۱ - جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸

اروپای دهه نخستین قرن بیستم میلادی، بشکله باروتی را می نمایاند که تنها با یک جرقه می تواند تا به انفجار کشیده شود. مطالعه رخدادهائی که به شعله ور شدن آتش این جنگ خانمانسوز منجر گردید، در کنار بررسی تلاش هماهنگ سیستم رسانه ئی و گولهای مالی و تسلیحاتی پشت سر و تغذیه کننده آنها در پراکندن تخم وحشت در میان جامعه و تحریک قدرتهای اروپا برای تسلیح هرچه بیشتر و صف آرائی در مقابل یک دیگر، همه و همه نشان از یک طرح و برنامه مشخص دارد که تماماً حساب شده و گام به گام به اجراء گذاشته می شود. نقش صاحبان صنایع تسلیحاتی قدرتمند آنروز که بسیاری از مأموران عالیرتبه و وزیران دولتهای انگلستان و فرانسه و المان جزو سهامداران آنها به حساب می آمدند، شباهت عجیبی با نقش کنسرنهای نفتی - تسلیحاتی امروز و سهامداران دولتمرد آنها امثال "دیک چینی" و "دونالد رامزفلد" و صف طویل پشت سر آنان دارد. انگار که خط سیاه ممتدی آنان را به اینان متصل کرده است! همانگونه که نقش گولهای رسانه ئی امروز هم انگار که از نقش وسایل ارتباط جمعی آنروز کپی برداری شده است!

#### انگار که یک سازمان کار، یک طرح و یک تشکیلات پشت آنها قرار دارد!

جرقه ای که در بالا بدان اشاره کردم در تاریخ ۲۸ جون ۱۹۱۴، با یک ترور برنامه ریزی شده در "سارایوو" پایتخت ایالت بوسنی در منطقه بالکان زده می شود! این ایالت که تا سال ۱۸۷۸ جزو قلمرو امپراتوری عثمانی به حساب می آمد، همراه با ایالت "هرزه گوین" و به دنبال "پیمان برلین" رسماً به اشغال دولت اتریش درمی آید ولی همچنان اسماً تحت حاکمیت دولت عثمانی باقی می ماند.

برمینای همین "پیمان برلین" در سال ۱۸۷۸، کشورهای دیگر بالکان یعنی بلغارستان، صربستان، رومانی و مونته نگرو نیز از قلمرو عثمانی خارج شده و استقلال پیدا می کنند. بعدها به دنبال "انقلاب مخملی مشروطه" در ترکیه عثمانی در ۱۹۰۸ (به همزمانی آن با "انقلاب مخملی مشروطه" در ایران در ۱۹۰۶ و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه توجه داشته باشید تا بعد مفصلتر بدان بپردازم).

اتریش با استفاده از اوضاع آشفته دولت عثمانی، ایالات "بوسنی" و "هرزه گوین" را که عملاً در اشغال خود داشت، رسماً ضمیمه خاک خود می کند. از سوی دیگر انگلستان نیز طی یک قرارداد مخفی با فرانسه متعهد می شود که در صورت تهاجم المان به فرانسه به نفع آن کشور وارد جنگ شود. همه چیز برای تغییر جغرافیای دنیای قدیم و در راستای حاکمیت بی چون و چرای دنیای جدید آماده است. تنها به یک "بهبانه" نیاز است.

در جریان دیدار نه چندان تصادفی "فرانتس فردیناند" ولیعهد اتریش از پایتخت ایالت بوسنی و به هنگام عبور وی که همراه با همسرش سوار بر یک کالسکه روباز از خیابانهای "سارایوو" عبور می کرد ، ولیعهد و همسرش به دست عوامل وابسته به یک انجمن مخفی ماسونی صرب ، به نام "دست سیاه" هدف گلوله قرار می گیرد و هر دوی آنها به قتل می رسند . پیش از آن، این انجمن مخفی موفق شده بود که طی یک "انقلاب درباری" با کشتار "الکساندر" پادشاه صربستان و ملکه "دراگا" و برادرش همراه با نخست وزیر و جمعی دیگر ، یک ماسون دیگر را به جای "الکساندر" بنشانند .

امپراتوری هابسبورگها در اتریش مصمم به شروع جنگ است . بنابراین با سر وارد دامی می شود که فراماسونری جهانی بر سر راه او گشاده است . به همین دلیل هم پوزش رسمی دولت صربستان از جانب "فرانتس یوزف" امپراتور پیر که از سال ۱۸۴۸ بر "اتریش - هنگری" فرمان می راند ، پذیرفته نمی گردد . در ۲۳ جولای یک اولتیماتوم ۵ روزه برای دولت صرب فرستاده می شود و ۵ روز بعد ، درست یکماه پس از سوء قصد به جان ولیعهد ، در ۲۸ جولای ۱۹۱۴ ، به صربستان اعلام جنگ داده می شود . امپراتور پیر می داند که در صورت گسترش جنگ قدرت برتر المان را پشت خود خواهد داشت .

از مدتها پیش از شروع جنگ اول ، اتحادها و اتفاقات سیاسی - نظامی در اروپا شکل گرفته بود . در یک سو اتحاد سه گانه المان - اتریش و ایتالیا و از سوی دیگر اتفاق سه گانه انگلستان و فرانسه و روسیه در برابر یک دیگر قرار گرفته بودند . در این میان ایتالیا با شروع جنگ پیمان خود را شکسته و به صف مقابل می پیوندد . به جای ایتالیا دولت عثمانی وارد اتحاد سه گانه می گردد . در این جنگ جاپان خلاف جنگ دوم ، متحد و همپیمان با انگلستان و در صف اتفاق قرار دارد .

طرح از پیش آماده شده جنگ اول در راستای درهم شکستن قدرتهای سر راه تشکیل "حکومت واحد جهانی" و انتقال مرکز ثقل قدرت اقتصادی و به تبع آن مونوپول قدرت سیاسی از اروپا به امریکا از مدتها پیش از شروع این جنگ ، روی میز تشکیلات مخفی "فراماسونری جهانی" قرار داشت . بعدها معلوم می شود که انگلستان به جای خود ، حتی فرانسه نیز در سالهای پیش از شروع جنگ نقشه های حاضر و آماده ای را برای عبور ارتشهای خود از بلجیم و حمله به المان تهیه کرده بود .

در روز ۳۰ جولای انتشار جهت دار خبر تجهیز ارتش روسیه و اعلام "بسیج عمومی" در آن کشور ، المان را به وحشت می اندازد . دولت المان ضمن درخواست از روسیه برای متوقف کردن این اقدام خود ، به آماده باش ماشین عظیم نظامی خود می پردازد و نهایتاً دو روز بعد یعنی اول اگست ۱۹۱۴ با اعلام جنگ المان به دول روسیه و فرانسه ، ارتشهای اروپا به حرکت درمی آیند و حرکت در راستای برهم ریختن "نظم کهن" و جا انداختن "نظم نوی" آغاز می گردد .

ارتش المان برای تهاجم به فرانسه چاره ای جز عبور از بلجیم ندارد . بنابراین تنها کارکرد اعلام بی طرفی بلجیم ، فراهم کردن زمینه برای ورود بریتانیا به جنگ به بهانه تجاوز المان به بلجیم می باشد . یک روز پیش از اعلام جنگ بریتانیا به المان در نیمه شب ۴ اگست ۱۹۱۴ ، روباه پیر مخفیانه ارتش خود را از کانال مانش عبور داده و در حالی که دنیا ورود انگلستان به جنگ راهنوز قطعی نمی دانست ، ارتش جزیره بریتانیا در قاره اروپا مستقر می شود ! در حالی که المان توسط "مدیای" آنروز به عنوان قدرت متجاوز و غیرقابل اعتمادی که وعده ها و پیمانهای رسمی خود را کاغذ پاره ای بیش نمی شمارد نمایانده می شود ، انگلستان در مقابل به قهرمان دفاع از حق ملل مظلوم و بی دفاع در مقابل ظلم و تجاوز بدل می شود !

در این میان ایالات متحده آمریکا به دور از هیاهوی جنگ و کشتار در دنیای قدیم ، خود را برای رهبری "حکومت واحد جهانی" آماده می کند . نکته بسیار جالب و درس آموزی که در ورای کشتارهای ضد انسانی و دود و دم جنگ اول جلب نظر می کند ، مسأله تأمین هزینه های تسلیحاتی و یشتوانه های مالی جنگ اول جهانی است . در ابتدای شروع جنگ در طرف متفقین تنها فرانسه و انگلستان هستند که توانائی تأمین هزینه های جنگی را دارا می باشند . سرمایه فرانسوی و انگلیسی نه فقط هزینه های خودی را تأمین می کرد بلکه از طریق وام دادن پول به متفقین شان چرخه وابستگی مالی آنها به خود را نیز آرام آرام تکمیل می نمود .

پس از مدتی به دنبال به پایان رسیدن ذخیره های مالی فرانسه ، تأمین هزینه مالی متفقین به تنهایی برعهده انگلستان قرار می گیرد . این پروسه تا پایان سال ۱۹۱۶ ادامه می یابد . به دنبال ته کشیده شدن قابل پیش بینی ذخایر مالی دو قدرت متفق ، اواخر سال ۱۹۱۶ ، هیأتی شامل سیاستمداران مشهور انگلیسی به آمریکا سفر کرده و تقاضای کمک مالی می کند . موافقت ظاهراً عجیب ایالات متحده با تأمین مالی جنگی که خود در آن شرکت ندارد سبب می شود که از مقطع ۱۹۱۷ به بعد جنگ جهانی اول اساساً با سرمایه یهودی - امریکائی که البته به صورت وام در اختیار متفقین قرار می گرفت ، ادامه پیدا کند . وامهای سرمایه داری آمریکا نشین به متفقین به سرعت افزایش یافته و اندک اندک به چنان ابعاد و ارقام حیرت انگیزی می رسد که سرنوشت جنگ را دیگر از سرنوشت جیب بانکداران امریکائی به سختی جدا می شود کرد ! از این به بعد ورود آمریکا به جنگ تنها به یک بهبانه نیازمند است ! در این رابطه تلاشهای "وودرو ویلسون" رئیس جمهوری وقت آمریکا در جهت برقرار کردن صلح میان طرفین جنگ ، بیشتر به شوخی بی مزه ای می مانست که تنها به درد خندانان سرمایه داری تازه به دوران رسیده ولی هار «ینگه دنیا» نشین می خورد .

اعلام دولت المان در جنوری ۱۹۱۷ مبنی بر تصمیم به غرق کردن کلیه کشتیهای از جمله کشتیهای بی طرفی ! که برای انگلستان کالا حمل می کردند ، بهانه مزبور را در اختیار دولت آمریکا که به طور مستمر کشتیهایش در قالب بی طرفی برای انگلستان خوار و بار حمل می کردند و نوک نیز تصمیم المان نیز در واقع متوجه آنان بود ، قرار می دهد . دولت آمریکا متحدین را زیاد در انتظار نمی گذارد . اعلام جنگ به المان در اپریل همان سال صورت می گیرد و بدین ترتیب شیورآغاز پایان اولین زور آزمائی جهانی برای انتقال مرکز ثقل قدرت فائحه از اروپا به قاره جدید ، به صدا در می آید .

## ۲

انتخاب زمان دخالت ایالات متحده در جنگ نیز اصلاً تصادفی نیست ! اندکی بیشتر از یکماه پیش از این تاریخ " انقلاب فیروزی" در روسیه تزاری به عمر خاندان رومانف پایان داده و "تزار نیکلای" را مجبور به استعفاء در تاریخ ۱۵ مارچ کرده است . این یعنی آزاد شدن جبهه شرقی المان و به هم خوردن تعادل قوای نظامی در جبهه غرب علیه متفقین .

قبل از این تاریخ یک بار زیر دریائی های المان در ماه مه ۱۹۱۵ ، در جریان محاصره دریائی انگلستان ، اقدام به غرق یک کشتی بزرگ اقیانوس پیمای انگلیسی به نام "لوزیتانیا" کرده بودند که تعداد زیادی امریکائی نیز جزو سرنشینان این کشتی بودند . علی رغم آن که امریکائیها از این واقعه به سختی خشمگین و آشفته شده بودند و آمادگی ورود به جنگ را نیز داشتند، با این حال از این "بهبانه" و موقعیت مناسب استفاده نکرده بودند ! چرا که ورود زود هنگام آمریکا به جنگ در شرایطی نقطه پایان بر این جنگ خانمانسوز می گذاشت که هنوز قدرتهای متخاصم "دنیای قدیم" بر سر پا بودند ! به این موضوع در آینده بیشتر خواهیم پرداخت .

روز ۴ نومبر ۱۹۱۸، شورشی درمیان نیروی دریائی المان در بندر "کیل" درمی گیرد و پنج روز بعد نیز در روز ۹ نومبر ۱۹۱۸، "جمهوری المان" اعلام می گردد. در همان روز "کایزر ویلهلم دوم" بدون سر و صدا به هالند می گریزد و بدین ترتیب دوران حکومت خاندان "هوهنتزولرن" نیز با او به پایان می رسد.

خاندانی که همچون "منچوهای چین" با غرش ببر آمده بود، با آرامش مار می رود.

دو روز بعد در ۱۱ نومبر، پیمان ترک مخاصمات به امضاء می رسد و جنگ پایان می یابد. بررسی این پیمان آتش بس بسیار آموزنده است. اول از همه این پیمان براساس "چهارده اصل" ارائه شده توسط "ویلسون" رئیس جمهوری وقت امریکا منعقد می گردد.

با این "چهارده اصل"، ایالات متحده جدا از تصاحب قدرت سیاسی و اقتصادی به دست آمده به برکت "جنگ اول" در جایگاه حامی ملل تحت سلطه جهان و منادی آزادی و حقوق بشر نیز قرار می گیرد. سیاستی که به ویژه در کشورهای موسوم به جهان سوم تا سالها منافع ستراتیژیک سرشاری را برایش به ارمغان می آورد.

یکی از مواد اساسی "چهارده اصل" رعایت حق خودمختاری و آزادی برای ملل کوچک دنیا است! پذیرش این ماده از سوی قدرتهای "دنیای قدیم" پروسه پارچه پارچه شدن قلمرو آنان و زمینه ذهنی استقرار سیاسی - فرهنگی امریکا در آن مناطق را تسریع می کرد. آزادی ملل کوچکتر تا آنجائی محترم بود که هنوز در قلمرو قدرتهای دیگر جهان و خارج از حیطه نفوذ "قاره جدید" قرار داشتند.

موادی مانند "خلع سلاح" و "اجتناب از سیاستهای مخفی" از یک سو راه را بر تسلیح دوباره قدرتهای "دنیای قدیم" بسته و از سوی دیگر نیز مانع شکل گرفتن "کانون های قدرت" بر اساس اتفاق ها و اتحادهای سیاسی - نظامی مخفی و به دور از چشم ایالات متحده می گردید.

مهمترین اصل اما، تشکیل "جامعه ملل" می باشد. در "نظم نوین"، دنیا به امپراتوری پهناوری شباهت می یابد که ایالات آن اگرچه در امور داخلی خود، خود مختارند ولی سیاستهای کلی آنان، چه به لحاظ مالی و اقتصادی و چه از نظر سیاسی و نظامی می باید که در کف با کفایت "برادر بزرگ" قرار داشته باشد.

**برادری که قلب آن در "نیویورک" به مثابه "پایتخت دنیا" می تپد.**

پایان بخش اول، سوم حمل ۱۳۸۳